

بهترین متاع
در آدله
متن أبی شجاع

تألیف:

أحمد بن حسین بن أحمد إصفهانی

ترجمه، تحقیق، تفریح أهادیث و بیان دلایل:

سید مسلم تفت دار

مدرسه امیریه

جزیره قشم – گیاهدان

فَصْلٌ: وَإِذَا كَانَ مَعَ الْمُدَّعِي بَيِّنَةٌ سَمِعَهَا الْحَاكِمُ وَحَكَمَ لَهُ بِهَا، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ بَيِّنَةٌ فَالْقَوْلُ قَوْلُ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ بِيَمِينِهِ؛^۱ فَإِنْ نَكَلَ عَنِ الْيَمِينِ رُدَّتْ عَلَى الْمُدَّعِي فَيَحْلِفُ وَيَسْتَحِقُّ.^۲

و هرگاه همراه مدعی، شاهدی بود قاضی آن را می شنود و به نفع او حکم می کند؛ و اگر برای او شاهدی نبود پس قول، قول مدعی علیه به سوگندش است؛ پس اگر از قسم منصرف شد (قسم) بر مدعی برگشت داده می شود پس قسم می خورد و مستحق می شود.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ، لَادَّعَى نَاسٌ دِمَاءَ رِجَالٍ وَأَمْوَالَهُمْ، وَلَكِنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ. مسلم ۱۷۱۱

اگر مردم بر ادعاهایشان داده شوند؛ گروهی از مردم، خون و مال مردم دیگر را ادعا می کنند. اما قسم بر مدعی علیه است.

عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ أَرْضٌ، فَجَحَدَنِي، فَقَدَّمْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلْ لَكَ بَيِّنَةٌ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ لِلْيَهُودِيِّ: «احْلِفْ»، قُلْتُ: إِذَا يَحْلِفُ فِيهِ فَيَذْهَبُ بِمَالِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [سوره آل عمران: آیه ۷۷] إِنْخِ الْآيَةِ. صحيح، ابن ماجه ۲۳۲۲

اشعث بن قیس می گوید: بین من و بین مرد یهودی زمینی بود. پس (زمین) مرا انکار کرد. من او را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آوردم. رسول الله صلی الله علیه وسلم به من فرمود: آیا گواه داری؟ گفتم: نه. به یهودی فرمود: سوگند بخور. گفتم: بنابراین او قسم می خورد و مال مرا می برد. خداوند سبحانه و تعالی این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّ

الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [سوره آل عمران: آیه ۷۷] تا آخر آیه.

۲. بیهقی در معرفه السنن و الآثار ۲۰۰۷۵ می نویسد: امام شافعی به آیهی لعان احتجاج آورده، همان گونه که مزنی از او روایت کرده است. =

وَإِذَا تَدَاعَى شَيْئًا فِي يَدٍ أَحَدِهِمَا فَالْقَوْلُ قَوْلُ صَاحِبِ الْيَدِ بِيَمِينِهِ.^۱

و هرگاه دو نفر چیزی را ادعا کنند که در دست یکی از آن دو است؛ پس قول، قول صاحب ید به سوگندش است.

= عَنِ ابْنِ عُمَرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَدَّ الْيَمِينَ عَلَى طَالِبِ الْحَقِّ.
حاکم در مستدرک ۷۰۵۷ صحیح دانسته، ذهبی می‌گوید که من محمد بن مسروق را نمی‌شناسم شاید حدیث صحیح نباشد.

ابن عمر رضی‌الله‌عنه می‌گوید: (بعد از نکول مدعی علیه از سوگند)، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم قسم را به مدعی برگشت داد.

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ: أَنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي سَعْدِ بْنِ لَيْثٍ أَجْرَى فَرَسًا فَوَطِئَ عَلَى أَصْبَعِ رَجُلٍ مِنْ جُهَيْنَةَ فَنَزِي فِيهَا فَمَاتَ، فَقَالَ عُمَرُ لِلَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِمْ: تَخْلِفُونَ خَمْسِينَ يَمِينًا مَا مَاتَ مِنْهَا فَأَبَوْا وَتَحَرَّجُوا مِنَ الْأَيْمَانِ فَقَالَ لِلْآخِرِينَ اخْلَفُوا أَنْتُمْ فَأَبَوْا. رجاله ثقات، لکنه منقطع، مسند الشافعی
ترتیب السندی ۳۸۳

سلیمان بن یسار می‌گوید: مردی از بنی‌سعد بن لیث اسبی را می‌تاخت پس انگشت شخصی از جهینه را لگد مال کرد. آن شخص خونریزی کرد و از دنیا رفت. عمر به مدعی‌علیهم گفت: شما پنجاه سوگند می‌خورید که به سبب آن از دنیا نرفته است؟ آنان از سوگند خوردن اعراض و دوری کردند. پس به دیگران گفت: شما سوگند می‌خورید؟ آنان نیز اعراض و دوری کردند.

۱. عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَائِلٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْتٍ وَرَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ الْحَضْرَمِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هَذَا قَدْ غَلَبَنِي عَلَى أَرْضٍ لِي كَانَتْ لِأَبِي، فَقَالَ الْكِنْدِيُّ: هِيَ أَرْضِي فِي يَدِي أزرعها لیس له فيها حق، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْحَضْرَمِيِّ: «أَلَكَ بَيِّنَةٌ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «فَلَكَ يَمِينُهُ»، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الرَّجُلَ فَاجِرٌ لَا يُبَالِي عَلَى مَا حَلَفَ عَلَيْهِ، وَلَيْسَ يَتَوَرَّعُ مِنْ شَيْءٍ، فَقَالَ: «لَيْسَ لَكَ مِنْهُ إِلَّا ذَلِكَ». مسلم ۱۳۹

شخصی از حضرموت و شخصی از کنده به نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمدند. حضرمی گفت: ای رسول خدا! این شخص بر زمینی که برای پدرم بوده، بر من غلبه کرده است. کندی گفت: این زمین من و در دستان من است که در آن زراعت می‌کنم و او هیچ حقی در آن ندارد. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم به حضرمی فرمود: آیا =

وَإِنْ كَانَ فِي أَيْدِيهِمَا تَخَالْفَا وَجُعِلَ بَيْنَهُمَا^١.

و اگر در دست هر دو نفر بود هر دو سوگند می‌خورند و (مال) بین آن دو قرار داده می‌شود.

= شاهی داری؟ گفت: نه، فرمود: پس سوگندش برای توست. حضرمی گفت: ای رسول خدا! این شخص فاجر است و بر آن چه قسم می‌خورد هیچ ابائی ندارد و از چیزی پرهیز نمی‌کند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: چیزی از آن، برای تو نیست مگر همین.

عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ أَرْضٌ، فَجَحَدَنِي، فَقَدَّمْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلْ لَكَ بَيْتَةٌ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ لِلْيَهُودِيِّ: «اِحْلِفْ»، قُلْتُ: إِذَا يَحْلِفُ فِيهِ فَيَذْهَبُ بِمَالِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [سوره آل عمران: آیه ۷۷] إِنْخِ الْآيَةِ. صحيح، ابن ماجه ۲۳۲۲

اشعث بن قیس می‌گوید: بین من و بین مرد یهودی زمینی بود. پس (زمین) مرا انکار کرد. من او را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردم. رسول الله صلی الله علیه و سلم به من فرمود: آیا گواه داری؟ گفتم: نه. به یهودی فرمود: سوگند بخور. گفتم: بنابراین او قسم می‌خورد و مالم را می‌برد. خداوند سبحانه و تعالی این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّ

الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [سوره آل عمران: آیه ۷۷] تا آخر آیه.

١. عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي مُوسَى: أَنَّ رَجُلَيْنِ ادَّعَا بَعْضُهُمَا أَوْ دَابَّةً إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَيْسَ لَوَاحِدٍ مِنْهُمَا بَيْتَةٌ فَجَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمَا. حاكم در مستدرک ۷۰۳۱ بر شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت نموده.

دو مردی، به نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم ادعای شتر یا حیوانی کردند اما برای هیچ کدام از آن دو، شاهی نبود. رسول الله صلی الله علیه و سلم (بطور منصفه) بین آن دو قرار داد.

وَمَنْ حَلَفَ عَلَى فِعْلٍ نَفْسِهِ حَلَفَ عَلَى الْبَتِّ وَالْقَطْعِ؛^۱ وَمَنْ حَلَفَ عَلَى فِعْلٍ غَيْرِهِ، فَإِنْ كَانَ إِثْبَاتًا حَلَفَ عَلَى الْبَتِّ وَالْقَطْعِ، وَإِنْ كَانَ نَفْيًا حَلَفَ عَلَى نَفْيِ الْعِلْمِ.^۲

و هر کس بر فعل خودش سوگند خورد، بر حتم و قطع (با قاطعیت) سوگند می خورد؛ و هر کس بر فعل دیگری سوگند خورد پس اگر اثبات بود بر حتم و قطع سوگند می خورد؛ و اگر نفی بود بر نفی علم سوگند می خورد.

۱. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: يَعْني لِرَجُلٍ حَلَفَهُ «أَحْلِفُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، مَا لَهُ عِنْدَكَ شَيْءٌ». **ضعيف الاسناد، ابوداود ۳۶۲۰**

رسول الله صلى الله عليه وسلم به مردی که او را سوگند داده بود، فرمود: سوگند یاد کن به خداوندی که جز او معبودی به حق نیست؛ آن چه برای اوست، نزد تو نیست.

۲. عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ، أَنَّ رَجُلًا مِنْ كِنْدَةَ وَرَجُلًا مِنْ حَضْرَمَوْتَ اخْتَصَمَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فِي أَرْضٍ مِنَ الْيَمَنِ، فَقَالَ الْحَضْرَمِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَرْضِي اغْتَصَبَنِيهَا أَبُو هَذَا، وَهِيَ فِي يَدِهِ، قَالَ: «هَلْ لَكَ بَيْنَهُ؟» قَالَ: لَا وَلَكِنْ أَحْلَفُهُ، وَاللَّهِ مَا يَعْلَمُ أَنَّهَا أَرْضِي اغْتَصَبَنِيهَا أَبُوهُ فَتَهَيَّأَ الْكِنْدِيُّ يَعْني لِلْيَمِينِ وَسَاقَ الْحَدِيثَ. **صحيح، ابوداود ۳۶۲۲**

شخصی از کنده و شخصی از حضرموت دادخواهی خود را در مورد زمینی در یمن به نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم آوردند. حضرمی گفت: ای رسول خدا! پدر این شخص، زمینم را غصب نموده و اکنون در دستش هست. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: آیا شهادتی داری؟ گفت: نه، اما به او سوگند می دهم. به خدا سوگند بخورد که اطلاع ندارد این زمینی است که پدرش آن را غصب کرده است. پس کندی آماده شد که سوگند یاد کند... و راوی دنباله‌ی حدیث را ادامه داد.

فَصْلٌ: وَلَا تُقْبَلُ الشَّهَادَةُ إِلَّا مِمَّنِ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ: الْإِسْلَامُ،^۱ وَالْبُلُوغُ،^۲ وَالْعَقْلُ،^۳ وَالْحُرِّيَّةُ،^۴ وَالْعَدَالَةُ.^۵

و شهادت پذیرفته نمی‌شود مگر از کسی که در او پنج خصلت جمع شود: مسلمانی، و بلوغ، و عقل، و آزادی، و عدالت.

۱. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِّنْكُمْ﴾ **سوره طلاق، آیه ۲**

و دو گواه عادل را از خودتان شاهد بگیرید. به عادل تعبیر آورده شد پس کافر خارج می‌شود زیرا او فاسق‌ترین فاسقان است زیرا بر خداوند متعال دروغ می‌بندد پس از او در امان نیستیم که به خلق خدا دروغ بگوید.

۲. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِّنْ رِّجَالِكُمْ﴾ **سوره بقره، آیه ۲۸۲**

و از مردان تان، دو گواه را طلب کنید که گواهی دهند. به مردان تعبیر آورده شد پس کودکان از آن خارج می‌شوند.
۳. در اقناع، اجماع بیان شده که شهادت دیوانه پذیرفته نیست.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾ **سوره بقره، آیه ۲۸۲**

از کسانی از گواهان که راضی هستید (گواه بگیرید). و مسلم است که به گواهی دیوانه کسی راضی نمی‌شود.

۴. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِّنْكُمْ﴾ **سوره طلاق، آیه ۲**

و دو گواه عادل را از خودتان شاهد بگیرید. لفظ منکم دلالت می‌دهد که گواهان از شما آزادگان باشند.
در اقناع آمده: گواهی دادن، ولایت است و گذشت که برده ولایت ندارد.

۵. خداوند متعال، گواهی فاسق را صحیح ندانسته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ

جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ **سوره حجرات، آیه ۶**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه فاسقی به شما خبر آورد، درباره‌ی آن تحقیق کنید.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِّنْكُمْ﴾ **سوره طلاق، آیه ۲**

و دو گواه عادل را از خودتان شاهد بگیرید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ خَائِنٍ وَلَا خَائِنَةٍ، وَلَا زَانٍ وَلَا زَانِيَةٍ، وَلَا ذِي

غِمْرِ عَلَىٰ أَخِيهِ. **حسن، ابوداود ۳۶۰۱**

شهادت زن و مرد خائن، و زن و مرد زناکار و دشمن کینه‌توز بر برادرش هرگز جایز نمی‌باشد.

وَلِلْعَدَالَةِ خَمْسٌ شَرَايِطٌ: أَنْ يَكُونَ مُجْتَنِبًا لِلْكِبَائِرِ، غَيْرَ مُصِرٍّ عَلَى الْقَلِيلِ مِنَ الصَّغَائِرِ، سَلِيمَ السَّرِيرَةِ، مَأْمُونًا عِنْدَ الْغَضَبِ، مُحَافِظًا عَلَى مُرُوءَةٍ مِثْلِهِ.^۱

و برای عدالت پنج شرط است: آن که اجتناب کننده از گناهان کبیره باشد؛ و اصرار کننده بر گناهان کم کوچک نباشد؛ عقیده‌ی سالم را دارا باشد؛ هنگام خشم ثابت و پایدار باشد؛ حفظ کننده‌ی شخصیت مانند خودش باشد.

فَصْلٌ: وَالْحُقُوقُ ضَرْبَانِ: حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى وَحَقُّ الْآدَمِيِّ. فَأَمَّا حُقُوقُ الْآدَمِيِّينَ فَثَلَاثَةٌ أَضْرِبُ:

و حقوق دو نوع است: حق خداوند متعال و حق آدمی. پس اما حق انسان‌ها، پس سه نوع است:

ضَرْبٌ لَا يُقْبَلُ فِيهِ إِلَّا شَاهِدَانِ ذَكَرَانِ، وَهُوَ مَا لَا يُقْصَدُ مِنْهُ الْمَالُ، وَيَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرَّجَالُ.^۲

نوعی که در آن پذیرفته نمی‌شود مگر دو شاهد مرد؛ و آن چیزی است که از آن، قصد مال کرده نمی‌شود و مردان بر آن اطلاع پیدا می‌کنند.

۱. زیرا عدالت متضاد فسق است و فسق یعنی خروج از طاعت خداوند. پس فرد با مرتکب شدن این اعمال از درجه‌ی عدالت سقوط کرده و به درجه‌ی فسق نزول پیدا می‌کند.

۲. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ

اِثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ **سوره مائده، آیه ۱۰۶**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسید باید در موقع وصیت، دو نفر دادگر از میان خودتان به گواهی بگیرید.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ **سوره طلاق، آیه ۲**

و هنگامی که مدت عده‌ی آنان نزدیک به پایان آمد، یا ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید، یا به طرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید، و دو گواه عادل را از خودتان شاهد بگیرید.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيِّ وَشَاهِدَيْ عَدْلٍ. **إسناده حسن، صحيح ابن حبان**

۴۰۷۵

نکاح نیست مگر به ولی و دو شاهد عادل.

وَضْرَبٌ يُقْبَلُ فِيهِ شَاهِدَانِ، أَوْ رَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ، أَوْ شَاهِدٌ وَيَمِينُ الْمُدَّعِي، وَهُوَ مَا كَانَ الْقَصْدُ مِنْهُ الْمَالُ.^۱

و نوعی که در آن، دو شاهد (مرد)، یا یک مرد و دو زن، یا یک شاهد مرد و سوگند مدعی، پذیرفته می‌شود؛ و آن چیزی است که از آن قصد مال کرده می‌شود.

وَضْرَبٌ يُقْبَلُ فِيهِ رَجُلَانِ، أَوْ رَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ، أَوْ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ، وَهُوَ مَا لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرَّجَالُ.^۲

و نوعی که در آن، دو مرد، یا یک مرد و دو زن، یا چهار زن پذیرفته می‌شود و آن چیزی است که مردان بر آن اطلاع پیدا نمی‌کنند.

۱. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾

سوره بقره، آیه ۲۸۲

و دو نفر از مردان خود را گواه بگیرید و اگر دو مرد نبودند پس یک مرد و دو زن.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَضَى بِيَمِينٍ وَشَاهِدٍ. **مسلم ۱۷۱۲**

رسول الله صلى الله عليه وسلم به قسم و یک شاهد قضاوت کرد.

۲. قَالَ ابْنُ شَهَابٍ: «مَضَتْ السُّنَّةُ فِي أَنْ تَجُوزَ شَهَادَةُ النِّسَاءِ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ فِيمَا يَلِينُ مِنْ وِلَادَةِ الْمَرْأَةِ، وَاسْتِهْلَالِ الْجَنِينِ، وَفِي غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَمْرِ النِّسَاءِ الَّذِي لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ وَلَا يَلِيهِ إِلَّا

هُنَّ. **مصنف عبدالرزاق ۱۵۴۲۷**

ابن شهاب زهري، تابعی می‌گوید: سنت گذشته است در این که شهادت زنان در جایی جایز می‌شود که مردان همراه آنان نیستند و خودشان آن را انجام می‌دهند. در اموری همچون ولادت زن و فریاد کشیدن نوزاد و در غیر این‌ها از امور زنان که به غیر از زنان، کسان دیگر بر آن مطلع نیستند و آن کارها را انجام نمی‌دهند.

در کفایه الاخیار آمده: زیرا این امور در اغلب احوال، مردم آن را نمی‌بینند. پس اگر شهادت زنان پذیرفته نشود اثبات این موارد غیر ممکن می‌شود. اما این که چهار نفر باشند چون رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده: **أَمَّا نُقْصَانُ**

العقل: فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ تَعْدِلُ شَهَادَةَ رَجُلٍ فَهَذَا نُقْصَانُ الْعَقْلِ. **مسلم ۷۹**

اما نقصان عقل: پس شهادت دو زن با شهادت یک مرد برابری می‌کند پس این نقصان عقل است.

پس هرگاه شهادت زنان خالص پذیرفته شد پس شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن نیز از باب اولی پذیرفته می‌شود.

وَأَمَّا حُقُوقُ اللَّهِ تَعَالَى: فَلَا تُقْبَلُ فِيهَا النَّسَاءُ؛ وَهِيَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرِبٍ: ضَرْبٌ لَا يُقْبَلُ فِيهِ أَقْلٌ مِنْ أَرْبَعَةٍ، وَهُوَ الزَّانَا.^۱

و اما حقوق خداوند متعال: پس زنان در آن پذیرفته نمی‌شوند؛ و آن بر سه نوع است: نوعی که در آن، کمتر از چهار نفر پذیرفته نمی‌شود و آن زناست.

وَضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ اثْنَانِ، وَهُوَ مَا سِوَى الزَّانَا مِنَ الْحُدُودِ. وَضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ وَاحِدٌ، وَهُوَ هِلَالُ رَمَضَانَ.^۲

و نوعی که در آن، دو نفر مرد پذیرفته می‌شود و آن غیر از زنا از حدود است. و نوعی که در آن، شهادت یک مرد پذیرفته می‌شود و آن هلال رمضان است.

۱. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾

سوره نور، آیه ۴

کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند. بدیشان هشتاد تازیانه بزنید.

۲. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ سوره طلاق، آیه ۲

و دو گواه عادل را از خودتان شاهد بگیرید.

در کفایه الاخیار آمده: حدودی همچون حدِ شربِ خمر، قطع طریق، (دشنام دادن و سرقت)، باید دو شاهد مرد باشد که بر نکاح و وصیت قیاس گرفته می‌شود.

۳. عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: «تَرَاعَى النَّاسُ الْهَلَالَ»، فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنِّي رَأَيْتُهُ

فَصَامَهُ، وَأَمَرَ النَّاسَ بِصِيَامِهِ. صحیح، ابوداؤد ۲۳۴۲

مردم، ماه را جستجو می‌کردند. پس به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آگاه ساختم که من آن را دیده‌ام. پس ایشان روزه گرفتند و مردم ا به روزه گرفتن دستور دادند.

وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَعْمَىٰ ۱ إِلَّا فِي خَمْسَةِ مَوَاضِعَ: الْمَوْتُ، وَالنَّسَبُ، وَالْمَلِكُ الْمُطْلَقُ، ۲
وَالترَّجُمَةُ، ۳ وَمَا شَهِدَ بِهِ قَبْلَ الْعَمَىٰ، ۴ وَمَا شَهِدَ بِهِ عَلَى الْمَضْبُوطِ. ۵

و شهادت نابینا پذیرفته نمی‌شود مگر در پنج جا: مرگ، و نسب، و ملک مطلق، و ترجمه کردن، و آن چه قبل از نابینائی به آن شهادت دهد، و آن چه بر (شخص) گرفته شده، شهادت بدهد.

۱. مضمون عبارت تحفه، نهاییه و مغنی چنین است: زیرا با ندیدن، از تشخیص عاجز مانده و به صداها نمی‌توان تکیه کرد زیرا صداها با همدیگر مشتبه می‌شوند.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ **سوره اِسْرَاء، آیه ۳۶**

و از چیزی دنباله روی نکن که از آن ناآگاهی.

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّجُلُ يَشْهَدُ بِشَهَادَةٍ، فَقَالَ لِي: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، لَا تَشْهَدُ إِلَّا عَلَى مَا يُضِيءُ لَكَ كَغُضِيَاءِ هَذَا الشَّمْسِ» وَأَوْمَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ إِلَى الشَّمْسِ. **حاکم آن را صحیح دانسته اما ذهبی گفته که حدیث واهی است. در آن محمد بن سلیمان بن مسمول وجود دارد که به غیر از حاکم و ابن حبان کسی دیگر او را ثقه ندانسته است.**

نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد، شخصی شهادتی می‌دهد. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم به من گفت: ای ابن عباس! شهادت نده مگر بر چیزی که همانند خورشید بر تو ظاهر و آشکار گردد. و رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست خویش بسوی خورشید اشاره کرد.

۲. در کفایه الاخیار آمده: زیرا در این سه حالت، اعتماد شخص بر شنیدن است و بینا و نابینا در این امر یکسانند.

ملک مطلق: نابینا شهادت می‌دهد که این زمین، ملک فلان شخص است بدون این که به تفصیل بپردازد.

۳. در اقناع آمده: زیرا ترجمه، تفسیر لفظ است پس به مشاهده احتیاجی نیست.

۴. اگر شخصی قبل از نابینا شدن، صحنه‌ای را ببیند سپس بعد از نابینائی شهادت بدهد شهادتش جایز است به شرطی که مشهود له و مشهود علیه با اسم و نسب معروف باشند.

۵. اگر نابینائی دست کسی را گرفته بود سپس آن شخص در گوش او به چیزی اعتراف کرد، نابینا در حالی که دستان او را گرفته او را به نزد قاضی می‌برد. چنین شهادتی جایز است زیرا علم و آگاهی حاصل شده است.

وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ جَارٍ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا دَافِعٍ عَنْهَا ضَرَرًا!^۱

و پذیرفته نمی‌شود شهادتِ کشانده‌ی نفعی به خودش و نه دفع کننده‌ی ضرری از آن.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ ذِي الظَّنَّةِ وَلَا ذِي الحِنَّةِ. حاکم در مستدرک

۷۰۴۹ بر شرط بخاری صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت نموده.

شهادت متهم و دشمن کینه‌توز هرگز جایز نیست.

مثال به شهادتی که بوسیله‌ی آن، منفعتی عاید او می‌شود: شهادت می‌دهد که مُورَثش قبل از بهبود یافتنِ جراحت از دنیا رفته است تا به سبب آن دیه بگیرد.

مثال به شهادتی که بوسیله‌ی آن، ضرری از او دفع می‌شود: شخصی قتلِ خطا انجام داده که به سبب آن باید عاقله‌ی او دیه‌ی مخففه بپردازند. پس عاقله شهادت می‌دهند که گواهان فاسق‌اند تا این که دیه را متحمل نشوند.
هَذَا وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَى وَأَعْلَمُ.

کِتَابُ الْعِتْقِ

وَيَصِحُّ الْعِتْقُ مِنْ كُلِّ مَالِكٍ جَائِزِ التَّصَرُّفِ فِي مِلْكِهِ؛^۱ وَيَقَعُ بِصَرِيحِ الْعِتْقِ وَالْكِنَايَةِ مَعَ النِّيَّةِ.^۲

و آزاد کردن از هر مالکِ جایزِ التصرف در ملکش صحیح می‌شود. و با (لفظ) صریح عتق و (با) کنایه‌ی همراه نیت واقع می‌شود.

وَإِذَا أَعْتَقَ بَعْضَ عَبْدٍ عَتَقَ عَلَيْهِ جَمِيعَهُ.^۳ وَإِنْ أَعْتَقَ شَرَكًا لَهُ فِي عَبْدٍ وَهُوَ مُوسِرٌ، سَرَى الْعِتْقُ إِلَى بَاقِيهِ، وَكَانَ عَلَيْهِ قِيمَةُ نَصِيبِ شَرِيكِهِ.^۴

و هرگاه قسمتی از برده‌ای را آزاد کرد تمام آن، بر او آزاد می‌شود. و اگر سهمی را آزاد کرد که برای او در برده‌ای است، و در حالی که او توانگر است، آزادی به باقی‌اش سرایت می‌کند و بر او قیمتِ سهمِ شریکش (لازم) می‌شود.

۱. در کفایه الاخیار آمده: کسی که مالک نیست یا از تصرف در مالش منع شده، به علت عدم سلطه بر مالش اعتناق او صحیح نیست.

در تحفه اللیب آمده: زیرا آزاد کردن، جدا کردن مال از مالکیت خویش است (پس همانند بیع می‌ماند).

۲. در کفایه الاخیار آمده: زیرا الفاضی است که قطع مالکیت را می‌رساند پس به طلاق شباهت پیدا می‌کند.

۳. عَنْ أَبِي الْمَلِيحِ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ رَجُلًا مِنْ هُدَيْلٍ أَعْتَقَ شَقِيصًا لَهُ مِنْ مَمْلُوكٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هُوَ حُرٌّ كَلَّهُ، لَيْسَ لِلَّهِ شَرِيكٌ. صحیح، مسند احمد ۲۰۷۱۶

مردی از هذیل، قسمتی از برده‌ای را آزاد کرد. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: او به تمامی آزاد است. برای خداوند شریکی نیست (زیرا نصف برده مال اوست اما نصف دیگر در راه خدا آزاد گشته پس باید به تمامی آزاد شود تا با خداوند شریک نشود).

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَعْتَقَ شَرَكًا لَهُ فِي مَمْلُوكٍ، وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يُعْتِقَ كَلَّهُ، إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ قَدَرِ ثَمَنِهِ، يُقَامُ قِيمَةَ عَدْلٍ، وَيُعْطَى شُرَكَاءُوهُ حِصَّتَهُمْ، وَيُخْلَى سَبِيلَ الْمُعْتَقِ. بخاری ۲۵۰۳

کسی که بنده‌ی شراکتی دارد و سهم خود را از آن بنده آزاد کند بر او واجب است که تمامی آن را آزاد کند اگر به اندازه‌ی قیمتش مال داشته باشد. (سپس) آن بنده، عادلانه قیمت کرده می‌شود و به شریکانش به اندازه‌ی سهم آنان داده می‌شود. و راه برده‌ی آزاد شده باز گذاشته می‌شود. و در ادامه‌ی روایت ۲۵۲۲ بخاری آمده: وَإِلَّا فَقَدْ

عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ. بخاری ۲۵۰۳

و اگر (پول باقی برده نداشت) پس همانا از آن برده، آن اندازه‌ی آزاد می‌شود که آزاد کرده است.

وَمَنْ مَلَكَ وَاحِدًا مِنْ وَالِدَيْهِ أَوْ مَوْلُودِيهِ عَتَقَ عَلَيْهِ^۱.

و کسی که مالک یکی از پدران و مادرانش یا (یکی از) فرزندانش شد، (بلافاصله) بر او آزاد می‌شود.

فَصَلِّ: وَالْوَلَاءُ مِنْ حُقُوقِ الْعِتْقِ^۲.

و ولاء از حقوق آزادی است.

۱. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ **سوره اِسْرَاءِ، آیه ۲۴**

و بال تواضع و فروتنی را برای آنان فرود آور.

زیرا به بردگی گرفتن پدران و مادران با تواضع و فروتنی کردن با آنان، تضاد دارد.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ﴾ **سوره اَنْبِيَاءِ، آیه ۲۶**

و گفتند: خداوند (برای خود) فرزندی گرفته است. (او از گرفتن فرزند) پاک و منزّه است؛ بلکه (فرشتگان)، بندگان مُکرم و گرامی‌اند.

آیه دلالت می‌دهد که اجتماع بُنُوْت و مِلک ممتنع است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا يَجْزِي وَلَدٌ وَالِدًا، إِلَّا أَنْ يَجِدَهُ مَمْلُوكًا فَيَشْتَرِيَهُ فَيُعْتِقَهُ، وَفِي

رَوَايَةِ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ: وَلَدٌ وَالِدُهُ. **مسلم ۱۵۱۰**

فرزند نمی‌تواند حق پدر و مادرش را بجا آورد مگر این که او را برده بیابد پس او را بخرد و آزاد کند.

۲. در کفایه الاخیار آمده: ولاء از موالات گرفته شده که یکی از معانی آن معاونت و همکاری است. گویا آقای آزاد کننده با آزاد کردن برده، یکی از خویشاوندان او می‌شود. اگر برده‌ی آزاد شده از دنیا رفت و کسی را نداشت که از او ارث ببرند، معتق (یعنی آقای آزاد کننده)، عصبه‌ی او می‌شود و از او ارث می‌برد. و همچنین ولایت امر نکاح نیز به او تعلق می‌گیرد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ. **بخاری ۲۵۶۲**

همانا ولاء برای کسی است که او را آزاد کرده است.

وَحُكْمُهُ حُكْمُ التَّعْصِيبِ عِنْدَ عَدَمِهِ. وَيَنْتَقِلُ الْوَلَاءُ عَنِ الْمُعْتِقِ إِلَى الذُّكُورِ مِنْ عَصَبَتِهِ.

و حکم آن حکم عصبه هنگام نبودن آن است. و لاء از آقای آزاد کننده به مردان از عصبه اش انتقال می یابد.

و تَرْتِيبُ الْعَصَبَاتِ فِي الْوَلَاءِ كَتَرْتِيبِهِمْ فِي الْإِرْثِ.^۱ وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الْوَلَاءِ وَلَا هِبَتُهُ.^۲

و در ولاء، ترتیب عصبات مانند ترتیب آن ها در ارث است. و فروش و لاء جایز نمی شود و نه هدیه دادن آن.

فَصْلٌ: وَمَنْ قَالَ لِعَبْدِهِ: إِذَا مِتُّ فَأَنْتَ حُرٌّ، فَهُوَ مُدَبَّرٌ، يَعْتَقُ بَعْدَ وَفَاتِهِ مِنْ ثُلُثِهِ.^۳

و کسی که به برده اش گفت: هرگاه از دنیا رفتم تو آزادی؛ پس او بنده‌ی مدبر است؛ بعد از وفات او از یک سوم مالش آزاد می شود.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْوَلَاءُ لِحُمَةِ كَلْحَمَةِ النَّسَبِ، لَا يُبَاعُ، وَلَا يُوهَبُ. صحیح

لغیره، صحیح ابن حبان ۴۹۵۰

ولاء، قرابت و ارتباطی همانند قرابت و ارتباط نسبی دارد که فروخته نمی شود و هدیه داده نمی شود.

۲. عَنِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ بَيْعِ الْوَلَاءِ، وَعَنْ هِبَتِهِ. مسلم ۱۵۰۶

رسول الله صلی الله علیه وسلم از خرید و فروش و لاء و هدیه دادن آن نهی نمود.

۳. عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: الْمُدَبَّرُ مِنَ الثُّلُثِ. السنن الكبرى للبيهقي ۲۱۵۷۳

ابن عمر گفت: بنده‌ی مدبر از یک سوم مال است.

عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، أَنَّهُ كَانَ يَجْعَلُهُ مِنَ الثُّلُثِ. السنن الكبرى للبيهقي ۲۱۵۷۶

علی بن ابی طالب بنده‌ی مدبر را از یک سوم مال قرار می داد.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: يُعْتَقُ مِنْ ثُلُثِهِ. السنن الكبرى للبيهقي ۲۱۵۷۷

عبدالله بن مسعود گفت: بنده‌ی مدبر از یک سوم مال سید آزاد می شود.

وَيَجُوزُ لَهُ أَنْ يَبِيعَهُ فِي حَالِ حَيَاتِهِ، وَيَبْطُلُ تَدْبِيرُهُ^۱ وَحُكْمُ الْمُدَبَّرِ فِي حَالِ حَيَاةِ السَّيِّدِ
كَحُكْمِ الْعَبْدِ الْقَنَّ^۲.

و برای او جایز می‌شود آن که در حال حیاتش، او را بفروشد و (با فروش او) تدبیرش باطل می‌شود. و حکم بنده‌ی مدبر در حال حیات سید، مانند حکم بنده‌ی خالص است.

۱. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ رَجُلًا أَعْتَقَ غُلَامًا لَهُ عَنْ دُبْرٍ، فَاحْتَاَجَ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي» فَاشْتَرَاهُ نَعِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِكَذَا وَكَذَا فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ.

بخاری ۲۱۴۱

مردی، آزادی بنده‌اش را به بعد از حیاتش موکول کرد. سپس به پول آن احتیاج پیدا کرد. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آن بنده را گرفت و فرمود: چه کسی او را از من خریداری می‌کند؟ پس نعیم بن عبدالله او را به فلان مبلغ (در برخی روایات به هشتصد درهم) خرید و پول او را پرداخت کرد.

۲. زیرا همان‌گونه که از روایت بخاری ۲۱۴۱ دانسته شد؛ تدبیر، سبب ازالهی مالکیت نمی‌شود.

فَصْلٌ: وَالْكِتَابَةُ^۱ مُسْتَحَبَّةٌ، إِذَا سَأَلَهَا الْعَبْدُ وَكَانَ مَأْمُونًا مُكْتَسِبًا.^۲ وَلَا تَصِحُّ إِلَّا بِمَالٍ مَعْلُومٍ^۳؛ وَيَكُونُ مُؤَجَّلًا إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ^۴؛ أَقَلُّهُ نَجْمَان.^۵

و عقد کتابت سنت است هرگاه بنده آن را درخواست کرد و امین و کارکن بود؛ و صحیح نمی‌شود مگر به مال مشخص؛ و نسیه می‌باشد تا وقت معلوم؛ کم‌ترین آن دو قسط است.

۱. عقد کتابت به این شکل است که بنده به آقایش یا به عکس، آقا به بنده‌اش می‌گوید: به فلان مبلغ، تو را به خودت فروختم که طی چند قسط آن را پرداخت نمایی. و با پرداخت تمام مبلغ، او آزاد می‌شود.

۲. **لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾** **سوره نور، آیه ۳۳**

و با آنان عقد کتابت ببندید اگر در آنان خیر دانستید.

در کفایه الاخیار آمده: امام شافعی خیر را به کسب و امانت‌داری تفسیر کرده زیرا خیر به معنای مال آمده: ﴿وَإِنَّهُ

لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ **سوره عادیات، آیه ۸**

و او علاقه‌ی شدیدی به دارائی و اموال دارد.

و به معنای عمل صالح آمده: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ **سوره زلزله، آیه ۷**

پس هر کس به اندازه‌ی ذره‌ی غباری نیکی کرده باشد (پاداش) آن را خواهد دید.

پس بر این دو حمل کرده شد زیرا جایز است که اراده‌ی این دو شده باشد به دلیل این که مقصود آیه بر آن متوقف است.

۳. در کفایه الاخیار آمده: مال باید معلوم باشد زیرا جهالت به آن موجب فریب می‌شود و به نزاع می‌کشد و از هر دو نهی شده است.

۴. در اقناع آمده: زیرا عقد کتابت با قیاس مخالفت می‌کند (در حاشیه نبرای آمده: از این جهت که فروش مال خودش به خودش است. «بنده‌ی خودش و کاسبی بنده نیز مال خودش است»). پس به روش سلف و قول و فعل صحابه رضی‌الله‌عنهم اعتبار داده می‌شود و با تحقیق و تفحص معلوم می‌گردد که هیچ کدام از آنان، بصورت نقدی عقد کتابت را منعقد ننموده است.

۵. در اقناع آمده: زیرا چنین از صحابه و بعد از آنان وارد شده است و اگر کم‌تر از دو قسط جایز می‌بود ایشان آن را انجام می‌دادند.

وَهِيَ مِنْ جِهَةِ السَّيِّدِ لَازِمَةٌ، وَمِنْ جِهَةِ الْمُكَاتِبِ جَائِزَةٌ، فَلَهُ فَسْخُهَا مَتَى شَاءَ.^۱
وَلِلْمُكَاتِبِ التَّصَرُّفُ فِيمَا فِي يَدِهِ مِنَ الْمَالِ.^۲

و عقد کتابت از جهت سید (عقد) لازم و از جهت مکاتب عقد جایز است. پس برای بنده فسخ آن است هرگاه که بخواهد؛ و برای بنده‌ی مکاتب است تصرف در آن چه در دست او از مال است.

وَعَلَى السَّيِّدِ أَنْ يَضَعَ عَنْهُ مِنْ مَالِ الْكِتَابَةِ مَا يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى آدَاءِ نُجُومِ الْكِتَابَةِ.^۳ وَلَا يَعْتَقُ إِلَّا بِآدَاءِ جَمِيعِ الْمَالِ.^۴

و بر سید (واجب) است آن که از بنده، چیزی از مال کتابت را بیندازد که بر پرداخت اقساط کتابت برایش کمکی باشد. و آزاد نمی‌شود مگر با پرداخت تمام مال.

۱. در کفایه الاخیار آمده: زیرا عقد کتابت جهت نفع بنده منعقد شده نه برای سود سید. پس سید همانند راهن می‌ماند. و همچنین اگر عقد کتابت از جانب سید عقد جایزی بود بنده‌ی مکاتب به بقای قرارداد اطمینانی نداشت در نتیجه برای تحصیل مال جهت پرداخت اقساط بی‌انگیزه و سست می‌شد.

۲. در مغنی آمده: زیرا در آن، حاصل شدن غرضی است که مقصود از عقد کتابت است و آن غرض، آزادی است.

۳. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ **سوره نور، آیه ۳۳**

و به آنانی که عقد کتابت بسته‌اند از مال خداوند که به شما داده؛ بدهید (تا این که جهت پرداخت اقساط، کمکی به آنان باشد).

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمُكَاتِبُ عَبْدٌ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ مِنْ مُكَاتَبَتِهِ دِرْهَمٌ. **حسن، ابوداود ۳۹۲۶**

مکاتب، بنده است تا وقتی که از مکاتب او یک درهم باقی مانده باشد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّمَا عَبْدٍ كَاتَبَ عَلَى مِائَةِ أُوقِيَّةٍ فَأَدَّاهَا إِلَّا عَشْرَةَ أَوْاقٍ فَهُوَ عَبْدٌ، وَأَيُّمَا عَبْدٍ كَاتَبَ عَلَى مِائَةِ دِينَارٍ فَأَدَّاهَا إِلَّا عَشْرَةَ دَنَانِيرٍ فَهُوَ عَبْدٌ. **حسن، ابوداود ۳۹۲۷**

هر بنده‌ای که بر یکصد اوقیه عقد کتابت ببندد پس آن را پرداخت کند مگر ده اوقیه؛ او (هنوز) بنده است. و هر بنده‌ای که بر یکصد دینار عقد کتابت ببندد پس آن را پرداخت کند مگر ده دینار؛ او (هنوز) بنده است.

فَصْلٌ: وَإِذَا أَصَابَ السَّيِّدُ أُمَّتَهُ، فَوَضَعَتْ مَا تَبَيَّنَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِ آدَمِيٍّ، حَرَّمَ عَلَيْهِ بَيْعَهَا وَرَهْنَهَا وَهَبْتُهَا، وَجَازَ لَهُ التَّصَرُّفُ فِيهَا بِالِاسْتِخْدَامِ وَالْوَطْءِ.^۱

و هرگاه آقائی با کنیزش جماع کرد پس چیزی را وضع حمل کرد که در آن چیزی از خلقت آدمی معلوم شد، فروشش و رهن گذاشتنش و هدیه دادنش بر آقا حرام است. و برای آقا تصرف در او، با بکار گرفتن و نزدیکی کردن جایز است.

وَإِذَا مَاتَ السَّيِّدُ عَتَقَتْ مِنْ رَأْسِ مَالِهِ قَبْلَ الدُّيُونِ وَالْوَصَايَا؛^۲ وَوَلَدَهَا مِنْ غَيْرِهِ بِمَنْزِلَتِهَا.^۳

و هرگاه آقا وفات یافت، قبل از بدهکاری‌ها و وصیت‌ها از اصل سرمایه آزاد می‌شود. و فرزند ام الولد از غیر سید به منزله‌ی (خود) ام الولد است.

۱. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا وَلَدَتْ مَارِيَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَعْتَقَهَا وَلَدَهَا. سنن الدارقطنی ۴۲۳۵، ابن حزم در المحلی ۱۵۲۱ اسنادی که خودش آورده را صحیح دانسته.

ابن عباس گفت: وقتی که ماریه، ابراهیم را بدنیا آورد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: فرزندش او را آزاد کرد.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ بَيْعِ أُمَّهَاتِ الْأَوْلَادِ، وَقَالَ: لَا يُبْعَنَ وَلَا يُوهَبَنَ وَلَا يُورَثَنَ، يَسْتَمْتَعُ بِهَا سَيِّدُهَا مَا دَامَ حَيًّا، فَإِذَا مَاتَ فَهِيَ حُرَّةٌ. ابن ملقن در تحفه المحتاج الی أدله المنهاج ۱۸۲۳ می‌نویسد: رَوَاهُ الدَّارِقُطْنِيُّ وَقَالَ فِي عِلَلِهِ: وَقَفُّهُ هُوَ الصَّحِيحُ، وَالْبَيْهَقِيُّ قَالَ: رَفَعَهُ غَلَطٌ، وَقَالَ ابْنُ الْقَطَّانِ: رَوَاهُ كُلُّهُمْ ثِقَاتٌ، قَالَ: هُوَ عِنْدِي حَسَنٌ صَحِيحٌ.

رسول الله صلی الله علیه وسلم از فروش ام الولد نهی نموده و فرموده است: فروخته نمی‌شوند، و هدیه داده نمی‌شوند، و ارث برده نمی‌شوند. تا وقتی که آقايش زنده است از او بهره می‌گیرد و هرگاه وفات یافت، آزاد می‌شود.

۲. در معنی آمده: به دلیل عموم فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود: أَعْتَقَهَا وَلَدَهَا.

در کفایه الاخیار آمده: زیرا اتلافی است که بوسیله‌ی استمتاع بوجود آمده است. پس به اتلاف بوسیله‌ی خوردن و نوشیدن و پوشیدن شباهت پیدا می‌کند. همچنین با ازدواج شخص هنگام بیماری وفات، قیاس گرفته می‌شود.

۳. در منهاج آمده: اولاد کنیز اگر قبل از استیلا به دنیا آمده باشند با مرگ سید آزاد نمی‌شوند. اما اگر بعد از استیلا بدنیا آمده باشند با مرگ سید آزاد می‌شوند و فرقی ندارد که آن بچه از سید یا غیر از او با زنا یا نکاح بدنیا آمده باشد.

وَمَنْ أَصَابَ أُمَّةً غَيْرَهُ بِنِكَاحٍ فَالْوَلَدُ مِنْهَا مَمْلُوكٌ لِسَيِّدِهَا؛^۱

و کسی که با کنیز دیگری در نکاح، جماع کرد پس فرزند از آن کنیز، مملوک آقايش است.

وَإِنْ أَصَابَهَا بِشُبُهَةٍ فَوَلَدُهُ مِنْهَا حُرٌّ، وَعَلَيْهِ قِيَمَتُهُ لِلسَّيِّدِ، وَإِنْ مَلَكَ الأُمَّةَ المُطَلَّقةَ بَعْدَ ذَلِكَ لَمْ تَصِرْ أُمَّ وَوَلَدٌ لَهُ بِالْوِطْءِ فِي النِّكَاحِ، وَصَارَتْ أُمَّ وَوَلَدٌ لَهُ بِالْوِطْءِ بِالشُّبُهَةِ عَلَى أَحَدِ القَوْلَيْنِ؛^۲ وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

و اگر با شبهه با کنیزی جماع کرد پس فرزند جماع کننده از آن کنیز، آزاد است و (پرداخت) قیمت فرزند به سید، لازم جماع کننده است. و اگر بعد از آن (یعنی بعد از نزدیکی به شبهه و تولد فرزند)، جماع کننده، مالک کنیز مطلقه شد با نزدیکی در نکاح، آن کنیز، ام ولد او نمی‌شود. و (اما) بر یکی از دو قول با نزدیکی به شبهه، ام ولد او می‌گردد (این قول مرجوح است اما قول راجح همان گونه که در منهاج آمده ام ولد او نمی‌گردد).

۱. در اقناع در این رابطه اجماع نقل شده است.

۲. در مغنی آمده: زیرا نطفه‌ای که بسته شده در ملک او نبوده است. هَذَا وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَى وَأَعْلَمُ.